

نقد دیدگاه مونتگمری وات پیرامون وحی

دکتر سید محمد موسوی مقدم* (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران - پردیس قم)

چکیده

یکی از موضوعات مهمی که بسیاری از مستشرقان و از جمله وات به آن پرداخته‌اند، موضوع «وحی» و مسائل پیرامون آن است که از اهمیت والایی نزد مسلمانان برخوردار است. این پژوهش، به بررسی و نقد آرا و اندیشه‌های وات پیرامون «وحی» می‌پردازد و از آثار مهم وی در حوزه‌های قرآن، تاریخ اسلام و سیره نبوی برگرفته شده است. وحی در لغت و اصطلاح، تفاوت وحی با الهام، خاستگاه وحی، غرض از وحی، شیوه‌های نزول وحی، تردید یا یقین پیامبر [ﷺ] در دریافت وحی، وحی و شناخت جهان، وحی و دخالت خدا در تاریخ، تأثیر شخصیت پیامبر بر قالب وحی، خطاپذیری وحی و پیامبر و عنصر بشری در قرآن، مهم‌ترین دیدگاه‌های وات در این نوشتار است که مورد پردازش قرار گرفته است.

کلید واژگان: قرآن، پیامبر اکرم [ﷺ]، وحی، مستشرقان، مونتگمری وات.

مقدمه

قرآن مجید مهم‌ترین و مقدس‌ترین متن دینی مسلمانان است که از آغاز بعثت پیامبر [ﷺ] و نزول قرآن تاکنون به عنوان متن وحی منزل، پیوسته مورد احترام خاص و اعتماد ویژه نزد اولیای دین و عموم مسلمانان بوده و هست. همین اهمیت و قداست موجب توجه شایان اندیشمندان اسلامی و خاورپژوهان به جهات گوناگون آن شده است. در این باره، بحث‌ها و مسائل متفاوتی مطرح گردیده و در گذر زمان با کنکاش علمی، زوایایی از آن آشکار شده و در پی آن علوم و مسائل مهم قرآنی پدیدار گشته است. در این راستا، به بررسی و نقد مهم‌ترین آرا و اندیشه‌های ویلیام مونتگمری وات، خاورشناس مسیحی، درباره وحی و مسائل پیرامون آن می‌پردازیم.

الف) گزارش دیدگاه‌های وات

۱. وحی در لغت و اصطلاح

وات واژه «revelation» را معادل «وحی» و «تنزیل» در زبان عربی به کار می‌برد. وی این دو را نمادین، ولی معانی اصلی آنها را متفاوت می‌داند. از نظر وات، «revelation» به معنای «خود آشکارسازی» یا «خود نشان دادن» خداوند و «تنزیل» به معنای «فرو فرستادن» پیام‌ها از آسمان به زمین است. به باور وی، «وحی» که اصطلاح فنی اسلامی برای «revelation» شده است، جز در این معنای خاص چندان به کار نمی‌رود و تشخیص معنای اصلی آن دشوار است؛ برای مثال، در آیه ۱۱ سوره مریم فعل «أَوْحَى» درباره حضرت زکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ به هنگام سکوت به کار رفته و به ظاهر به معنای «اشاره کرد» یا «با علامت فهماند» است. در دین اسلام، آنچه وحی می‌شود «سخن خدا» نیز نامیده می‌شود. واژه عربی آن، «کلام» است که ترجمه صحیح‌تر آن به انگلیسی «speech» است؛ زیرا «کلام» به معنای «صفت سخن‌گویی خداوند» نیز به کار می‌رود، در حالی که تک واژه‌ها را «کلمه» می‌گویند که اتفاقاً یک بار در سوره آل عمران آیه ۴۵ و بار دیگر در سوره نساء آیه ۱۷۱ به کار رفته است (وات، اسلام و مسیحیت در عصر حاضر، ۱۴۳-۱۴۴).

۲. تفاوت وحی با الهام

از نظر وات، واژه «inspiration» (الهام) و واژه «spirit» از عبارت لاتینی «spiro» (نفس می کشم) گرفته شده‌اند؛ و از این رو، با واژه عربی «روح» شباهت‌هایی دارند. به هر حال، واژه «inspiration» اغلب در ترجمه واژه عربی «الهام» به کار می‌رود. قطع نظر از یگانه کاربرد این واژه در قرآن و تفسیرهای بسیار متفاوت آن، مسلمانان معمولاً آن را در مورد شکلی از ابلاغ حقیقت الهی به اولیا و مقدسان به کار می‌برند. فرق «الهام» با «وحی» در این است که «الهام» تنها دربردارنده پیام‌های خصوصی برای افرادی است که آن را دریافت می‌کنند و نه پیام‌هایی برای همه امت؛ هر چند «الهام» می‌تواند برای آن افراد مبنای درستی برای عمل باشد (همان، ۱۴۸-۱۴۹).

۳. خاستگاه وحی

وات در مورد وحی دیدگاه خاصی دارد و می‌گوید در بعضی اشخاص نیرویی است که آن را «تخیل خلاق» می‌گویند که نمونه‌های آن هنرمندان، شعرا و نویسندگان خلاق هستند. این اشخاص آنچه دیگران حس می‌کنند ولی نمی‌توانند بیان نمایند (نقاشی، شعر، نمایش و داستان)، به شکل محسوس در می‌آورند. از نظر وات، کارهای بزرگ «تخیل خلاق»، کلی و مطلق است و مبین احساسات و تمایلات تمام نسل به شمار می‌رود. البته همه آنها تخیلی نیستند؛ زیرا با مسائل واقعی و حقیقی سر و کار دارند، ولی آنان تخیلات را چه به صورت مصور و چه در قالب کلمات، برای بیان مطالبی به کار می‌برند که ورای فهم و عقل بشر است. انبیا و رهبران دینی جزء این دسته از صاحبان «تخیل خلاق» هستند. افکار و عقایدی را بیان می‌کنند که ارتباط نزدیک با عمیق‌ترین و محوری‌ترین کارهای بشر دارد و مربوط به نیازمندی‌های موجود آنها و نسل‌های آینده است. نشانه بزرگی یک پیامبر این است که افکار او مورد توجه مردمی واقع شود که مخاطب او هستند. وات در ادامه، در پاسخ سؤال از منشأ این افکار می‌گوید: بعضی می‌گویند از «ضمیر ناخودآگاه»؛ مردم دیندار می‌گویند از «خدا»، و بعضی قدم فراتر نهاده‌اند و هم‌صدا با بارون فردریک فن هگل

می‌گویند «هر جا حقیقتی باشد اصولاً از طرف خداست». در آخر، وات می‌گوید: شاید بتوان گفت که این افکار «تخیل خلاق»، حاصل زندگانی کسی است که از خود بزرگ‌تر و از ضمیر ناخودآگاه بسیار پایین‌تر است (وات، محمد پیامبر و سیاستمدار، ۲۹۷-۲۹۸).

از نگاه وات، قبول یکی از این نظریات، پایان‌بخش بحث نیست؛ زیرا درباره افکار «تخیل خلاق» که دروغ و نادرست است، چه باید گفت. بارون فردریک می‌گوید: حقیقت فقط از طرف خداست. سنت‌های دینی نیز بر این است که بعضی از افکار ممکن است از طرف شیطان باشد. حتی اگر «تخیل خلاق» ابزاری باشد که به وسیله «خدا» یا «حیات» به کار می‌رود، باز نشانه این نیست که تمام افکار آن صحیح و سالم است. وات بر آن است که در حضرت محمد [ﷺ] «تخیل خلاق» عظیمی وجود داشت و افکاری که او به وجود آورد، به میزان قابل توجهی صحیح و سالم است؛ ولی این بدان دلیل نیست که تمام افکار قرآن صحیح و سالم باشد، خصوصاً این نکته که الهام یا حاصل «تخیل خلاق»، مانند یک منبع صرف حقیقت تاریخی بالاتر از سنت‌های عادی بشری است. در برخی آیات قرآنی (هود/ ۵۱؛ آل عمران/ ۳۹؛ یوسف/ ۱۰۳) آمده است که: «این حکایت از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم؛ پیش از این تو آن را نمی‌دانستی؛ نه تو، نه مردم تو». ممکن است کسی بگوید «تخیل خلاق» قدرت آن را داشت که وقایع تاریخی را بهتر تفسیر و تشریح کند، ولی استفاده از آن به عنوان منبع، اغراق و خطاست. وات می‌گوید: از این مقوله کوچک، یعنی اغراق در اهمیت «وحی» نباید کوهی ساخت و ادامه می‌دهد که کدام یک از ماست که از طرف «خدا» دعوت شود که مأموریت خاصی انجام دهد و احساس غرور نکند. اما به طور کلی، حضرت محمد [ﷺ] عاری از تکبر و غرور بود. با وجود این، همین اغراق کوچک در عمل، نتایج بزرگی داشته است که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. در آخر، باید گفت حضرت محمد [ﷺ] کسی بود که «تخیل خلاق» وی تا عمیق‌ترین درجات کار می‌کرد و افکاری به وجود آورد که با مسائل اساسی بشر ارتباط داشت. چنان که دین او نه تنها در زمان خود، بلکه در قرن‌های بعد نیز مورد توجه عموم قرار گرفت. تمام افکاری که او طرح و بیان کرد حقیقی، منطقی و معتبر نیست، ولی به فیض و عنایت

«خدا» توانسته است میلیون‌ها بشر را به دینی در آورد که از دین سابق آنها بهتر است و همگی شهادت داده‌اند: «لا اله الا الله و محمد رسول الله» (همان، ۲۹۷-۳۰۱).

۴. تردید یا یقین پیامبر [ﷺ] در دریافت وحی

وات پیرامون دیدگاه مسلمانان درباره قرآن می‌گوید: بنا بر عقیده مسلمانان، قرآن کلام خداست و حضرت محمد [ﷺ] خود نیز با این دید به آن می‌نگریسته است و قرآنی که فعلاً در دست است، خواه به زبان اصلی عربی باشد یا ترجمه انگلیسی آن، مجموعه‌ای است از وحی و الهاماتی که حضرت محمد [ﷺ] دریافت داشته است. به طور کلی، خدا گوینده است و حضرت محمد [ﷺ] یا مسلمانان یا عموم خلایق مخاطب می‌باشند. محمد [ﷺ] مسلماً به این امر که قرآن کلام خداست، ایمان کامل داشته و تصور می‌کرده است که می‌تواند افکار خود و آنچه از بیرون به او می‌رسیده است، از هم تمیز دهد. هنگامی که با آزارها و دشمنی‌ها مواجه می‌شد، ادامه دعوت غیرممکن بود مگر با استمداد از ایمانی که به رسول الهی بودن خویش داشت و دریافت الهامات را بخشی از مأموریت خود به شمار می‌آورد. اگر پیامبر این وحی و الهام را عقاید و افکار خود می‌دانست، به احتمال قوی همه اصول وی از صورت نهضت دینی بیرون می‌رفت (وات، محمد پیامبر و سیاستمدار، ۱۹-۲۰).

وات می‌گوید: گفتن اینکه محمد [ﷺ] در عقاید خود یکدل و راستگو بود، دلیل آن نیست که معتقدات وی همه درست بوده است. ممکن است کسی در موضوعی یکدل باشد، ولی اشتباه کند. برای نویسندگان جدید غربی نشان دادن اینکه محمد [ص] ممکن است اشتباهاتی کرده باشد، چندان دشوار نیست. آنچه ظاهراً از «بیرون وجود کسی» به او وحی می‌شود، ممکن است ناشی از ضمیر ناخودآگاه باشد، ولی این حل نهایی مسئله نیست، بلکه بیان شکل پندارهای محمد [ﷺ] و پندارهای دیگر پیامبران عهد عتیق است که همیشه گفته‌اند: «خداوند چنین می‌گوید»، اما اصل و محتوای این تجارب و پندارها را شرح نمی‌کنند؛ از این رو، قرآن را می‌توان مجموعه‌ای از افکار دانست و ارزش و اهمیت اجتماعی و تاریخی آن را مورد مطالعه قرار داد (همان، ۲۰-۲۱).

به نظر وات، پیامبر در ابتدا به رسالت خویش ایمان و اعتقاد داشته است، اما مسائلی در اوایل رسالتش، شک و تردیدهایی در او به وجود آورد که البته هیچ گاه مانع از ادامه کار پیامبری او نشد؛ لذا برای درک زندگی محمد [ﷺ] این تجارب نخستین وحی هرگز نباید فراموش شود. چه بسا او با مشکلات طاقت فرسایی مواجه بوده که او را دچار افسردگی می کرد، اما هرگز این فکر و عقیده را از دست نداد که خدا کاری خاص به او واگذار کرده است و باید در زمان خود و برای نسل های آینده انجام دهد. این عقیده او را در برابر مخالفت، استهزا، بهتان، افترا و آزار حفاظت می کرد. وقتی ایام موفقیت و پیروزی نیز فرا رسید، افکارش تغییر نکرد، بلکه این عقیده استوارتر شد که خدایی که او را به سوی خود خوانده است، در همه وقایع تاریخی، او را یاری و توفیق است (همان، ۱۸-۱۹).

۵. وحی و دخالت خدا در تاریخ

وات معتقد است از آنجا که تمام تاریخ مسلمانان بر قرآن مبتنی است، روشن می شود که از نظر آنان، شناخت افعال خدا در تاریخ از وحی الهی گرفته می شود. تاریخ دینی سیر حوادث تاریخی را به تدبیر الهی منوط می داند. یکی از شیوه های تحقق این امر که کتاب مقدس و قرآن هر دو مدعی اند، عمل مستقیم خدا در حوادث طبیعی است. دو شیوه دیگر نیز برای تدبیر حوادث مطرح شده است؛ ۱. چه بسا خداوند سلسله ای از حوادث را با «برانگیختن» افرادی برای عهده دار شدن وظیفه یا برنامه ای خاص آغاز کند؛ همان گونه که ابراهیم، موسی و محمد [ﷺ] را برانگیخت. ۲. شاید خداوند کسانی را در جنگ تقویت کند تا در شرایطی نامساعد به پیروزی برسند و کار خود را به پیش برند. برعکس، ممکن است مخالفان کسانی را که مورد لطف او هستند، با سلب اطمینان و آرامش با باورهای خطا و نظایر آن ضعیف سازد.

وات می گوید: با ملاحظه تجربه های مختلف در «برانگیختن» افراد از سوی خدا، اینها به رغم تفاوت های صور خیالی، از یک نوع هستند و از آنها به «انگیزش ها یا دواعی درونی» (inner promptings) تعبیر می کنیم. با اینکه آنها کاری الهی هستند، اما آزادی

انسان را از میان نمی‌برند؛ زیرا انسان مختار است که دعوت خدا را اجابت کند یا نکند؛ از این انگیزش پیروی کند یا نکند. از ابراهیم خواسته شد تا سرزمینی را که در آن بود، ترک کند و به سوی کنعان که آینده بسیار درخشان‌تری برای ذریه‌اش داشت، هجرت کند. به محمد [ﷺ] گفته شد که او پیامبر خداست و باید پیام‌های الهی را به هم‌شهریانش در مکه برساند.

وات در ادامه می‌گوید: دو نکته دیگر را می‌توان درباره این انگیزش‌ها یا دواعی درونی بیان کرد. نخست اینکه اینها را باید ناشی از فعل خدا در انسان دانست که چه بسا با وساطت فرشتگان صورت می‌پذیرد؛ گرچه وساطت فرشتگان بیشتر به صورت خیالی یا ادراکی مربوط است. در این باره می‌توان گفت: آنها از نیروی درونی یک انسان اهل «اهتدا» و «اشراق» (orientation) که خداوند در او نهاده و جزء سرشت او شده است، بر می‌خیزند. در کلام مسیحی، بیشتر این انگیزش‌ها به «روح القدس» نسبت داده می‌شود. دوم اینکه این انگیزش‌ها «بی‌مقدمه» پدید نمی‌آیند، بلکه پاسخ‌های مناسب به شرایطی هستند که انسان خود را در آن می‌یابد. در پیشینه بعثت محمد [ﷺ] می‌توان برخی عوامل دنیوی، به ویژه نابسامانی اجتماعی و فکری را در مکه بر اثر تحول ناگهانی از سختی‌های صحرائشینی به رفاه ناشی از تجارت سراغ گرفت. گواه دومین شیوه تدبیر، بسیاری از بیان‌های کتاب مقدس و قرآن درباره تقویت و یاری افراد از سوی خداوند است؛ برای مثال، در قرآن آمده است که خداوند «هر که را بخواهد، به یاری خود تأیید می‌کند» (آل عمران/۱۳) و فرشتگان را امر می‌کند که «مؤمنان را ثابت قدم بدارید» (انفال/۱۲). درست همان گونه که قوم خدا تقویت می‌شوند، مخالفان تضعیف می‌شوند. برای نمونه، در قرآن آیاتی هست که از مهر زدن خدا بر قلب برخی انسان‌ها به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانند حقیقت را بپذیرند (منافقون/۳) یا به خود وا گذاشتن ایشان یا گمراه کردن آنها سخن می‌گوید. برخی از عالمان مسلمان در تفسیر این آیات می‌پندارند خداوند بدون ملاک عمل می‌کند، ولی نظریه ظاهراً محتمل‌تر به این است که وا گذاشتن و مهر زدن بر قلب به دنبال عدم پذیرش خدا و پیامبرانش از جانب ایشان صورت می‌گیرد (وات، اسلام و مسیحیت در عصر حاضر، ۲۲۷-۲۳۲).

وات معتقد است: در مکه برای نخستین بار این دواعی باطنی در شکل «وحی» در محمد [ﷺ] ظهور یافت و در همین حال، مکه در نتیجه دگرگونی سریع اقتصادی از اقتصاد کوچ‌نشینی مبتنی بر شبانی به اقتصاد پررونق مبتنی بر تجارت، شاهد نابسامانی اجتماعی بود. با اینکه اسلام از مکه شروع شد، بیشتر در مدینه شکل گرفت؛ شهری که در آن نیز به سبب تحول از «کوچ‌نشینی به کشاورزی»، تنش‌های اجتماعی وجود داشت. به منظور گسترش اسلام، عرب‌ها به زودی دریافتند که با رهبری محمد [ﷺ] و جانشینان او می‌توانند رومیان و ایرانیان را شکست دهند و کم و بیش تا هر جا که بخواهند پیشروی کنند (همان، ۲۳۷-۲۳۸). یکی از شیوه‌های هدایت و مهار فرآیند تاریخی از طریق «انگیزش‌های درونی» است که وحی بر پیامبران را نیز شامل می‌شود. همواره کسانی که از این امتیاز برخوردار بوده و از آن تبعیت کرده‌اند، موفق شده‌اند. بدین سان، کارایی این دواعی امری است که دیده می‌شود و تنها تردید این بود که آیا آنها از جانب خدا هستند یا خیر. این تردید با توجه به این واقعیت برطرف می‌شود که خاستگاه الهی این انگیزش‌ها، بخشی از وحی بر پیامبر و در نتیجه، بخشی از آنچه او تعبداً اظهار می‌دارد، می‌باشد. شناخت خاستگاه الهی این امور، نه از طریق مشاهده حوادث خارجی به دست می‌آید و نه از طریق تفکر و تأمل درباره آنها؛ لذا این امر به هیچ وجه یک فرضیه نیست. از آنجا که پیامبران و انسان‌های دیگر از قبل به خدا باور داشتند، این دواعی را از جانب خدا می‌دانستند و آن را می‌پذیرفتند. از آنجا که انگیزه‌های درونی ابراهیم، موسی، عیسی و محمد [ﷺ] دستاوردهای مثبت عظیمی به بار آورد، به راحتی می‌توان باور داشت که آنها از جانب خدا بوده‌اند (همان، ۲۴۳).

۶. تأثیر شخصیت پیامبر بر قالب وحی و خطا پذیری آن

از نگاه وات، هر پیامبری برای اینکه شایسته دریافت وحی باشد، می‌بایست خلق و خوی خاصی داشته باشد و این خلق و خو ممکن است بر «قالب خیالی» وحی اثر گذارد.

حالت روحی هر پیامبر نیز پیوند نزدیکی با خلق و خوی او دارد که شاید تا اندازه‌ای از خلق و خوی او و تا اندازه‌ای نیز از پشتکار او در عمل کردن به دین خویش سرچشمه بگیرد. این امر، غیر از حوادثی است که در زندگی پیامبر رخ می‌دهد و ممکن است در وحی به آن پرداخته شود؛ همچون وقتی که حضرت محمد ﷺ با یادآوری نیکی‌ها که خداوند در گذشته به او کرده است، دلگرمی داده می‌شود. «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ» (ضحی / ۶ - ۸)؛ «آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد؟! و تو را گم گشته یافت و راهنمایی کرد؛ و تو را فقیر یافت و توانگر ساخت». دیدگاه آدمی درباره این موضوع‌ها هر چه باشد، حقیقت این است که وحی از ابتکار عمل خداوند ناشی می‌شود؛ محتوایش حقیقت الهی و شیوه نزولش یک راز است (همان، ۱۶۲-۱۶۳).

وات در پاسخ به این سؤال که «آیا هنگامی که پیامبر پیام خود را کلام خدا می‌داند، این پیام مطمئناً حقیقت دارد؟» می‌گوید در مورد قبول صحت مطالب مربوط به معیارهای اخلاقی، حداقل برای شنوندگان مشکلی نیست، اما مشکل آن گاه پیش می‌آید که زوال یا انهدامی را پیش‌بینی کند، ولی آن طور که انتظار می‌رود اتفاق نیفتد. از نظر وات، پیامبران بدون تردید در گفتارشان در مورد رفتار اخلاقی و پرستش نادرست، ملهم از جانب خداوند بودند، اما با این حال، مقداری از شخصیت خود پیامبران و دیدگاه عقلی آنان نیز در گفته‌هایشان راه می‌یافت؛ به عبارت دیگر، آنها نیز انسان‌های جایز الخطا بودند. بنابراین، کسانی که خداوند آنها را برای اهداف خود برگزید، همیشه و در همه جنبه‌ها کامل نبودند. آنها ممکن بود در اموری همچون مسائل فرعی، اشتباه کنند. تصدیق این مطلب، ما را بر آن می‌دارد که آزادانه پیام انبیاء را در مسائل اصلی اخلاق و عبادت، به راستی از جانب خداوند بدانیم. همچنین ما باید این اصل را که عذاب‌ها، تخریب‌ها و بلاها عقوبتی است که خداوند برای گناهان مختلف در نظر گرفته است، درست بشماریم؛ یعنی آنجایی که پیامبران دچار اشتباه شده‌اند، در مسائل جزئی بوده است که اهمیت چندانی ندارد (وات، حقیقت دینی در عصر ما، ۶۰-۶۲).

۷. عنصر بشری در وحی

وات می گوید: به باور مسلمانان، چون وحی کلام خداست، هیچ امر بشری در آن وجود ندارد، اما با اندک تأملی معلوم می شود که در قرآن نیز عنصر بشری وجود دارد. وجود عنصر بشری در وحی با دو نکته پیش گفته، یعنی اینکه آغاز کار در وحی با خداست و اینکه صورت واژگانی که شکل دهنده متون دینی و بیان گر حقیقت اند از جانب خداست، تناقضی ندارد.

از آنجا که خداوند ازلی و متعال است، انسان ها تنها تا آنجا می توانند او را بشناسند که او خود را برای انسان ها آشکار می سازد. اگر بناست این خود آشکارسازی خدا در قالب زبان صورت پذیرد، معنایش این است که خدا باید آن را به جنبه هایی از وجود خود محدود سازد که با زبان مخلوقانه «creatively» و ناقص بشری قابل بیان باشند. حتی در اینجا نیز خداوند این محدودیت ها را در آنچه از طریق این وسیله می تواند به انسان منتقل کند، می پذیرد. با بررسی تفصیلی برخی نکته ها این دشواری های عام افزایش می یابند.

از آنجا که هر پیامبری به سوی قوم خاصی فرستاده می شود، پیام های وحی شده باید به زبانی باشد که آن را بفهمند؛ از این رو، زبان، ساختار یا سازه ای بشری است و در عین حال، می توان گفت زبان مخلوق خداست. افزون بر این، زبان ها نه تنها در واژگان فعلی خود، بلکه حتی در مقولات فکری که در آن واژگان گنجانده شده اند، با یکدیگر متفاوت اند. چنین تفاوت هایی در میان زبان ها، اعتقاد به عدم امکان ترجمه وافی متون وحی شده از زبان اصلی را توجیه می کند. با وجود این، انسان ها مجبورند به گونه ای با گذر از میان حصارهای زبان، منظور همدیگر را درک کنند. باورهای عرب های زمان بعثت محمد [ﷺ] درباره جهان شناسی و تاریخ عمومی، ابتدایی بود. درباره گذشته شبه جزیره عربستان و مکه آگاهی اندکی داشتند و با آداب و رسوم بادیه نشینان آشنا بودند. مشکل زبانی موجود در انتقال آموزه های اسلامی همچون خدا، احد، ازلی و متعالی به مردمانی که چنین پیشینه ای دارند، در خور توجه است (وات، اسلام و مسیحیت در عصر حاضر، ۱۵۳-۱۵۵).

از دیدگاه وات، متون وحی شده نه تنها به دلیل استفاده از زبان بشری، مؤلفه‌ای بشری دارند، بلکه افزون بر آن، در شیوه‌ای که یک جامعه دینی در پذیرش متون دینی دارد و آنها را بخشی از زندگی خود قلمداد می‌کند، بیش از یک مؤلفه دینی وجود دارد. با اینکه متن کتب مقدس به یک معنا عینی است، ولی در برداشت جامعه دینی از آن، مؤلفه‌ای ذهنی وجود دارد (همان، ۱۶۴-۱۶۷).

ب) بررسی و نقد دیدگاه‌های وات

۱. تحلیل نظریه «تخیل خلاق» یا «وحی انفسی»

طی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم میلادی برخی از مستشرقان از جمله ویلیام مونتگمری وات که به بررسی زندگی پیامبر اسلام ﷺ پرداختند، با تأثیرپذیری از اندیشه‌های پوزیتیویستی، وحی را ناشی از ضمیر و باطن پیامبر دانستند، نه ارتباط وی با عالم غیب و دریافت پیام الهی از خداوند. به زعم این مستشرقان، وحی از باطن پیامبر سرچشمه گرفته است نه خارج از وجود او. ایمان پیامبر به خدا و پرستش او و ترک بت‌پرستی و تقلید گذشتگان، در او تأثیرهای مثبتی بر جای گذارد و در نتیجه، حالات خاصی از قبیل رؤیت فرشته در درون او حادث شد؛ به بیان دیگر، بر اثر افکار صحیح و اعتقاد به خدا و تهذیب نفس، پیامبر به مرتبه‌ای می‌رسد که شخصی را در برابر خود مجسم دیده و او را فرشته‌ای در نظر می‌گیرد که از عالم ماورای طبیعت برای او پیام‌هایی ارسال می‌کند. در نقد این دیدگاه وات که از «وحی انفسی» تعبیر به «تخیل خلاق» پیامبر نموده و قرآن را ناشی از تراوشات فکر و مخلوق خود پیامبر دانسته است، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود.

الف) نخستین دلیل بر نفی این نظریه این است که هیچ دلیلی آن را تأیید نمی‌کند؛ یعنی این نظریه مدعای بدون دلیل است. چگونه می‌توان اثبات کرد که وحی تجلی شعور ناخودآگاه است؟ مگر میان پذیرش ضمیر ناخودآگاه و وحی تلازمی وجود دارد؟

ب) تجلیات شعور ناخودآگاه متناسب با محتویات آن است؛ یعنی هر فردی آنچه درون خود دارد متجلی می‌سازد. تجلیات ضمیر ناخودآگاه یک انسان فاسد با تجلیات

ضمیر ناخودآگاه یک انسان سالم تفاوت‌های بسیار دارد؛ چرا که هر یک محتویات خاصی را درون خود انباشته دارند. همچنین تجلیات ناخودآگاه یک انسان با معلومات با تجلیات ناخودآگاه یک انسان بی‌سواد تفاوت بسیار دارد. هر انسانی آنچه از جهان خارج گرفته و در درون خود انباشته کرده، متجلی می‌سازد. با این بیان، چگونه عالی‌ترین اندیشه‌ها به ذهن پیامبری خطور می‌کند که قبل از بعثت نه معلمی داشته و نه علم و دانشی اندوخته است؟ پیامبری که ناخودآگاه او عاری از علوم و معارف باارزش بوده، چگونه ممکن است که باارزش‌ترین معارف از ناخودآگاه بی‌محتوای او بر عرصه خودآگاه او ظهور پیدا کند؟

ج) تجلیات ناخودآگاه که گاهی به عرصه خودآگاه می‌آید، ممکن است دستخوش تغییر و تحول یا فراموشی شود؛ یعنی فرد دچار نسیان شده، بسیاری از اندیشه‌ها و افکار خود را به دست فراموشی بسپارد. اما پیامبران هیچ‌گاه محتویات وحی را فراموش نمی‌کردند. این نشانگر آن است که آگاهی آنها از نوع آگاهی‌های معمولی و متعارف بشری نبوده است تا دستخوش تغییر و تحول یا فراموشی شود.

د) اگر واقعاً وحی تجلیات ضمیر ناخودآگاه است، چرا چنین مسئله‌ای در همه افراد دیده نمی‌شود و در اعصار گوناگون فقط در یک فرد پدید می‌آید؟ آیا می‌توان باور داشت که موضوعی تجلی ضمیر ناخودآگاه باشد و تنها در تنی معدود از افراد بشری ظهور یابد؟ چرا در زمان هر پیامبری جز خود آن پیامبر، کسی ادعای چنین تجلی‌ای نمی‌کرده است؟ آیا از نظر روان‌شناسی می‌توان پذیرفت که پدیده‌ای روانی هر از گاهی آن هم تنها در یک فرد ظهور کند؟

ه) اگر وحی تجلی ضمیر ناخودآگاه می‌بود، نمی‌بایست وقفه‌های طولانی در وحی واقع می‌شد. اینکه نزول وحی به اختیار خود پیامبران نبوده و زمان مشخصی نداشته است، خود دلیل ردّ این فرضیه موهوم است. گاهی که در نزول وحی فترت واقع می‌شد، مشرکان بر پیامبر ایراد می‌گرفتند که چرا آیات جدیدی ارابه نمی‌دهد: ﴿وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾ (اعراف/ ۲۰۳) یک بار هم که پیامبر از

جبرئیل سؤال می‌کند که چه عاملی موجب می‌شود تا مرا بیشتر ملاقات نکنی (ما یمنعک ان نزورنا اکثر مما تزورنا)، آیه زیر در پاسخ به پیامبر نازل می‌شود: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (مریم/۶۴)؛ «و (جبرئیل گفت): جز به فرمان پروردگارت، فرود نمی‌آییم؛ آنچه پیش روی ما، و آنچه پشت سر ما، و آنچه میان این دو می‌باشد، فقط از آن اوست؛ و پروردگارت فراموشکار نیست».

(و نظر خود پیامبران که افرادی خالص و صدیق بوده‌اند، می‌تواند به عنوان دلیلی برای رد این نظریه مطرح شود؛ زیرا آنان وحی را جز رابطه‌ای میان خود و خدای جهان ندانسته‌اند و اگر وحی چیزی جز تجلی شعور ناخودآگاه بود، هیچ گاه آنان که به راستی و درستی شهره‌اند، به دروغ آن را به خدا نسبت نمی‌دادند.

ز) معلوماتی که طرفداران وحی انفسی آن را اساس تعالیم پیامبر در نظر گرفته‌اند، محدودتر از آن است که در قرآن منعکس شده است؛ به بیان دیگر، دایره این معلومات تنگ‌تر از آن است که اساس وحی قرآنی واقع شود. مطالبی که بحیرای نستوری یا یهودیان و مسیحیان آن روزگار داشتند، با مطالبی که در قرآن آمده، قابل قیاس نیست، چه رسد به اعراب جاهلی. اگر گفته شود که پیامبر در سفرهای کوتاه خود به مطالعه تورات و انجیل پرداخته و از آنها چیزهایی فرا گرفته بود، این سؤال مطرح می‌شود که پیامبر در این مدت کوتاه چگونه توانسته خطاها و تحریف‌های راه‌یافته در این دو کتاب مقدس را دریافته، و در قرآن به نقد آنها بپردازد. در قرآن آیاتی وجود دارد که مخالف عهدین است و هیچ یک از یهودیان و مسیحیان آنها را ذکر نکرده بودند. آیا می‌توان پذیرفت که پیامبر در مواجهه با محیط خود، این دانش‌ها را فرا گرفته بود؟

علامه طباطبایی نیز در باب «وحی انفسی» می‌گوید: برخی از دانشمندان که انس با علوم مادی و طبیعی دارند، وحی را برخاسته از شخصیت پیامبر می‌دانند. وی با توجه به آیات قرآنی این نظریه را رد می‌کند و قرآن را نه سخن پیامبر ﷺ، بلکه کلام خدا می‌داند: «عقیده عمومی مسلمانان - که البته ریشه آن همان ظواهر لفظی قرآن است - درباره وحی

قرآن این است که قرآن مجید به لفظ خود سخن خداست که به وسیله یکی از مقربین ملائکه که موجوداتی آسمانی هستند، به پیغمبر اکرم فرستاده شده است» (طباطبایی، قرآن در اسلام، ۹۰).

۲. تحلیل تردید یا یقین پیامبر ﷺ در دریافت وحی

این شبهه که پیامبر ﷺ از کجا اطمینان پیدا می کند که آنچه بر او القاء شده، وحی الهی است و القاءات شیطانی نیست، از اینجا نشئت می گیرد که بین وحی و علوم حصولی و مفهومی فرق گذاشته نشده و تصور شده که وحی هم از سنخ علوم مفهومی است؛ در صورتی که چنین نیست. در وحی، حضور و مشاهده حقایق است، علوم و معارف به طور مستقیم بر قلب پیامبر افاضه می شود و سراسر وجودش را نورانی می سازد. همه اش ایمان، یقین، نورانیت، آرامش و اطمینان است. با وجود چنین نورانیت و ایمانی، دیگر جایی برای شک و تردید باقی نمی ماند. زراره می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه رسول خدا نمی ترسید که آنچه از جانب خدا بر او نازل شده، از القاءات شیطان نیست؟ فرمود: «وقتی خدا شخصی را به عنوان رسول انتخاب کرد، آرامش و وقار را بر او نازل می نماید. پس آنچه از جانب خدا بر او نازل شده است، مانند چیزهایی که با چشم می بیند، مشاهده می کند» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۸ / ۲۶۲). به امام صادق علیه السلام گفته شد: پیامبران چگونه می فهمند که پیامبر هستند؟ پاسخ داد: «برده از چشمان شان برداشته می شود» (همان، ۱۱ / ۵۶). محمد بن مسلم و محمد بن مروان نیز می گویند: امام صادق علیه السلام فرمود: «در اثر توفیق خداوند، رسول الله می فهمید که جبرئیل از جانب خدا نازل شده است» (همان، ۱۸ / ۲۵۶).

بنابراین، نزول وحی تشکیک بردار نیست و پیامبران هیچ گاه در رسالت خویش شک و تردید نداشته اند و آنچه در کتاب های تاریخ در این باره نقل شده، صحت ندارد و باید تصحیح و توجیه گردد. شیخ مفید در این باره می فرماید: «پیامبر از طریق انجام معجزه می فهمد که کلام، سخن خداست و از جانب شیطان نیست. پیامبر از این طریق که قرآن چون معجزه است و نظیر آن را دیگری نمی تواند بیاورد می فهمد که قرآن از جانب خدا

نازل می‌شود و کلام اوست؛ چنان که حضرت موسی \square به وسیله معجزه «ید بیضاء» و «تبدیل عصا به اژدها» یقین پیدا کرد که تکلم از شجره از جانب خدا بوده است» (شیخ مفید، المسائل العکبریه، ۳۸-۳۹).

۳. تحلیل خطاناپذیری یا خطاپذیری وحی و پیامبر ﷺ

مسلمانان احتمال خطا و اشتباه را در وحی تجویز نمی‌کنند و آن را صددرصد طبق واقع می‌دانند. قرآن نیز پیامبران را در تلقی وحی، حفظ و ابلاغ آن به مردم از هر گونه خطا و اشتباه مصون می‌داند: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (جن / ۲۶-۲۸)؛ «او» دانای نهان است و هیچ کس را بر (اسرار) نهانش مسلط نمی‌سازد، جز کسی از فرستاده [ها] که (خدا از او) خشنود باشد؛ پس در حقیقت، او از پیش رویش و از پشت سرش (محافظانی) کمین کرده وارد می‌سازد، تا معلوم دارد که یقیناً، رسالت‌های پروردگارش را رسانده‌اند؛ و به آنچه نزد آنان است احاطه دارد و همه چیز را از نظر عدد شماره کرده است».

علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌نویسد: «و مراد از «من بین یدیه»، ما بین رسول‌الله و بین مردمی است که به سوی آنها فرستاده شده است و مراد از «من خلفه»، ما بین پیامبر و بین مصدر وحی، یعنی خداست. آیه دلالت دارد که وحی الهی محفوظ و مصون است؛ از منبع صدور وحی گرفته تا اینکه به مردم ابلاغ شود. بنابراین در تلقی از منبع تا تبلیغ به مردم، از تصرف شیطان مصونیت دارد. شاهد مطلب جمله «لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ» می‌باشد؛ چون دلالت می‌کند که غرض الهی از «سلوک رصد» این است که بداند پیامبر پیام‌های پروردگار را به مردم ابلاغ می‌کند؛ یعنی هدف این است که ابلاغ وحی در خارج تحقق پیدا کند، و اگر رسول در جهات مذکور مصونیت نداشته باشد، غرض الهی تحقق نمی‌یابد» (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۲۹/۲). بنابراین، علوم و معارفی که از طریق وحی دریافت می‌شود، از هر گونه خطا و اشتباهی مصونیت دارد و حتی احتمال

خطا در آنها نیست؛ چون وحی از سنخ علوم حصولی نیست تا جایز الخطا باشد، بلکه در وحی، علوم و معارف به طور مستقیم بر قلب نورانی پیامبر القاء می‌شود و با چشم و گوش باطن، مشاهده و شنیده می‌شود. قلب پیامبر حضوراً حقایق اشیا را مشاهده می‌کند، پس خطا و اشتباهی در آن راه ندارد. در تنزل معارف از قلب پیامبر به مشاعرش نیز خطا و اشتباه راه ندارد؛ چون از باطن نفس پیامبر سرچشمه می‌گیرد و بر علم حضوری استوار است. در مرحله تبلیغ نیز از خطا و اشتباه مصونیت دارد، چون بر پایه مشاهدات حضوری قلب پیامبر استوار گشته، از آنجا سرچشمه می‌گیرد. برخلاف روایت مدرن از وحی که معتقد به خطاپذیری وحی است، قرآن وحی را مصون از خطا می‌داند. قرآن همچنین برای عصمت در وحی، مراحل سه‌گانه زیر را قایل است.

الف) عصمت در تلقی وحی

پیامبر در پذیرش وحی هرگز خطا نمی‌کند؛ چرا که وحی را از جانب خدا دریافت می‌کند. چون منشأ وحی خداست، جایی برای دخل و تصرف وهم و خیال و شخصیت پیامبر وجود ندارد. او نه تنها وحی را از خدا دریافت می‌کند، بلکه به خوبی از منشأ آن نیز آگاه است. وحی مانند الهامات نیست که منشأ آن مشخص نباشد؛ یعنی صاحب آن نداند که از کجا بر وی نازل شده است. آیات قرآنی به صراحت بیان می‌کند که پیامبر به مقام «لدن» و «قرب الهی» راه یافته بود و وحی را در آن مقام از خداوند دریافت می‌کرد: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ (نمل / ۶). وحی علم حضوری و شهودی است و چون این علم با حضور در مقام «لدن» حاصل می‌شود، خطا در آن راه ندارد. پیامبری که به مقام قرب ربوبی رسیده: ﴿دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (نجم / ۸-۹)، چگونه ممکن است که منشأ وحی را نداند یا در وحی نازل بر وی خطا راه یابد. قرآن کریم با وجود آنکه در این آیه از مقام والای پیامبر یا به تعبیر عرفا مقام «ولایت کلیه الهیه» سخن می‌گوید، او را دریافت‌کننده وحی می‌داند. تعبیرات قرآن به گونه‌ای است که پیامبر «قابل» وحی تلقی می‌شود نه «فاعل» آن. قرآن از واژگانی چون وحدت و اتحاد در مقام نزول وحی استفاده نمی‌کند تا فاصله میان فاعل و قابل وحی آشکار باشد.

ب) عصمت در حفظ وحی

در این مرتبه، پیامبر آنچه از خداوند دریافت می‌کند، به درستی حفظ می‌کند؛ چنان که هیچ فراموشی در وحی راه پیدا نمی‌کند: ﴿سُنُّرْتُكَ فَلَا تَنْسِي﴾ (اعلی / ۶).

ج) عصمت در ابلاغ وحی

پیامبر در مقام ابلاغ وحی هم مصون از خطاست؛ چرا که تلاوت آیات الهی از وظایف اصلی رسالت اوست. وی مأمور است تا آیات قرآنی را بر مردم تلاوت کند: ﴿أَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ﴾ (نمل / ۹۱-۹۲). طبق آیات قرآنی، خداوند پیامبر را در محافظت فرشتگان قرار داده تا وحی را به طور کامل دریافت و بر مردم ابلاغ کند. مصونیت وحی از خطا در ارتباط با ابلاغ رسالت است: ﴿فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رِصْدًا لِّيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ﴾ (جن / ۲۷-۲۸). در نگاه سنتی راه‌یابی کوچک‌ترین خطا در وحی، اصل رسالت پیامبران را خدشه‌دار می‌سازد، هدایت الهی را زیر سؤال می‌برد و در هدف بعثت نقض غرض پدید می‌آورد؛ از این رو، قرآن کریم همواره هم از مصونیت وحی و هم از حفظ قرآن سخن می‌گوید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر / ۹). اهمیت رسالت الهی و حفظ اصالت یک متن دینی، آن هم متن ابدی و معجزه ختمیه، تا آنجاست که خداوند خود حفظ آن را بر عهده گرفته است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قِيمًا﴾ (کهف / ۱-۲)؛ ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (زمر / ۸). قرآن بر این نکته تصریح دارد که در کتاب الهی شوخی هم راه ندارد تا چه رسد به خطا: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾ (طارق / ۱۳-۱۴). زیرا کتابی که خود «فرقان» است؛ یعنی جداکننده حق از باطل است، چگونه می‌تواند خطاآمیز باشد؟: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ (فرقان / ۱). کتابی که نور و هدایت است ﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ (نساء / ۱۷۴)، برای همه انسان‌ها بشیر و نذیر است: ﴿لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (توبه / ۲۳)، خارج‌کننده همه انسان‌ها از ظلمت به سوی نور است: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (ابراهیم / ۱)، و در عین حال، معجزه ختمیه است، چگونه می‌تواند حاوی مطالب غلط و خطا باشد؟

از نظر علامه طباطبایی وحی و نبوت موهبتی الهی است نه امری اکتسابی. پیامبر نیز در دریافت وحی هرگز تردید و خطا نمی‌کند. شعور نبوت امری موهبتی است که از حکومت وسایل عادی بیرون است و مانند معجزه معلولی خارق عادت است. ماهیت وحی برای ما مجهول است و پیامبر با شعور مرموز وحی، یک سلسله حقایق را دریافت کرده، به زبان مردم بیان می‌کند. نبی در وحیی که تلقی می‌کند، هرگز تردید و خطا نمی‌کند. نبوت نیز به یک سلسله مقاصدی توجه دارد که برای زندگی انسان حایز اهمیت است؛ زیرا این دستگاه تکوین و آفرینش است که برای رسیدن به مقصد تغییرناپذیر خود راه «نبوت» را برای انسان باز می‌کند و هرگز دستگاه تکوین و واقعیت خارج خطا نمی‌کند، بلکه خطا امری است نسبی و از مقایسه ذهن با خارج و فکر با عمل پیدا می‌شود.

ایشان در آخر نتیجه می‌گیرد که نبوت و راه وحی یک راه فکری نیست؛ زیرا عملاً امکان خطا در فکر انکارپذیر نیست و از سوی دیگر، همه کمالات اکتسابی بشر از راه‌های فکری است و از این مقدمات به وضوح روشن می‌گردد که نبوت موهبتی است خدادادی نه اکتسابی (طباطبایی، مباحثی در وحی و قرآن، ۵۸-۶۰).

آیت‌الله مکارم شیرازی در توضیح بیانات علامه می‌گوید: درباره خطا نکردن پیامبران و دلیل آن، دانشمندان مطالب فراوانی دارند؛ از جمله اینکه چون منظور اصلی از ارسال پیامبران، تکامل نوع انسانی و این موضوع منوط به نفوذ کامل آنها در افکار و عقاید افراد اجتماع است، باید ایشان از نظر خطا بیمه شده باشند؛ زیرا مسلم است که صدور خطا یا احتمال صدور آن از ایشان موقعیت آنان را متزلزل ساخته، اعتماد و اطمینان لازم را نسبت به گفتار و تعلیمات علمی‌شان از بین می‌برد و در نتیجه مقصود حاصل نمی‌شود. وی معتقد است راهی که علامه در اینجا پیموده‌اند، کاملاً نو و ابتکاری است و درک صحیح آن منوط به شناسایی حقیقت «خطا» می‌باشد و اینکه چگونه واقعیت خارج هرگز خطا بردار نیست. به نظر وی، برای یافتن علت اصلی خطا باید مراحل را که به درک یک پندار خطا و غلط منجر می‌شود، تحلیل کرد. در واقعیت‌های خارجی هرگز خطا و اشتباهی وجود

ندارد؛ چنان که در ادراکات حسی و احکام عقلی نیز خطایی نیست و خطا در تطبیق فکر بر خارج و مقایسه موضوعی با موضوع دیگر است و آن هم در نتیجه فعالیت نیروی توهم و قوه خیال است. ایشان پس از روشن شدن حقیقت خطا و منشأ آن می گویند: راه وحی و نبوت یک راه فکری نیست؛ چرا که راه تفکر، انسان را به سوی نقطه‌ای که در مقابل نقطه هدف انبیاست می‌رساند؛ بنابراین، شعور وحی یک راه فکری که قهراً آلوده به خیال است، نیست؛ لذا اشتباه و خطا راهی به سوی آن نمی‌یابد. شعور وحی یک حقیقت و واقعیت خارجی است مانند سایر واقعیت‌هایی که وقوع خطا در آن معنی ندارد (همان، ۸۱-۸۳).

۴. تحلیل خاستگاه وحی؛ خداوند یا شخصیت پیامبر ﷺ

وات با این تحلیل که قرآن ثمره شخصیت پیامبر است یا قرآن کلام پیامبر است و یا افکار قرآن متعلق به خود پیامبر ﷺ است، وحی را تابع پیامبر دانسته است نه پیامبر را تابع وحی؛ در حالی که اصل نزاع بر سر این مطلب است که وحی تابع افکار و شخصیت پیامبر نیست. هرچند برای نزول وحی می‌بایست شخصیت پیامبر از مراتب بالای کمال برخوردار باشد، تا ظرفیت پذیرش آن را داشته باشد؛ اما این غیر از آن است که وحی را تابع شخصیت پیامبر بدانیم. در واقع، مسئله این است که شخصیت پیامبر فقط ظرف نزول وحی بوده، نه آنکه در اصل وحی دخالت داشته باشد. این که گفته می‌شود قرآن معجزه پیامبر است، غیر از آن است که گفته می‌شود قرآن کلام پیامبر است. قرآن به این دلیل معجزه پیامبر است که کلام خداست؛ نه آنکه از درون پیامبر جوشیده شده باشد. انتساب معجزه به پیامبر غیر از انتساب قرآن به پیامبر است؛ لذا در پاسخ می‌توان گفت: چرا باید تجربه‌های پیامبر را وحی تلقی کرد؟ اگر وحی به تجربه‌های دینی و عرفانی فروکاسته شود، دیگر چه دلیلی وجود دارد که کلام پیامبر را کلام خدا بدانیم؟

طبق دیدگاه وات، فرشته‌ای در کار نبوده، بلکه پیامبر ﷺ خیال می‌کرده که کسی مطالبی را در گوش او می‌خواند یا کسی را می‌بیند. با این بیان، پیامبر منشأ بیرونی وحی را نمی‌شناخته، و بهتر است گفته شود وحی منشأ بیرونی نداشته، بلکه بر پیامبر وانمود می‌شده

که کسی را می بیند که سخن هایی را به گوش او می خواند. اساساً وقتی بنا باشد که وحی یا تجربه نبوی برخاسته از درون پیامبر باشد، دیگر نباید برای آن به دنبال منشأ بیرونی بود. آیا می توان از یک سوی، وحی را کلام خدا دانست و از سوی دیگر، وجود جبرئیل و رابطه پیامبر با او را منکر شد یا توجیه کرد؟ آیا تصویری که قرآن از جبرئیل ترسیم می کند، این گونه است؟ آیا نه این است که با فرو کاستن وحی به تجربه درونی پیامبر، دیگر نباید وحی را کلام خدا دانست؟ کسی که ادعا می کند وحی از درون پیامبر می جوشیده یا وحی ثمره شخصیت و افکار پیامبر است، در واقع، پیامبر را هم علت فاعلی وحی و هم علت قابل آن می داند؛ در حالی که در عرصه رابطه خدا با موجودات، خدا علت فاعلی است و سایر موجودات، معلول یا قابل اند. کسی که می گوید وحی از درون شخصیت پیامبر می جوشیده و کسی که می گوید وحی از خارج از وجود پیامبر به او افاضه می شده است، دو مسئله جداگانه را مطرح می کنند. نفس پیامبر اساساً باید به چنان مرتبه والایی از کمال دست یافته باشد تا شایستگی دریافت وحی را داشته باشد، لذا می توان گفت که از جهاتی شخصیت پیامبر موضوعیت داشته است نه طریقت؛ یعنی شخصیت کمال یافته پیامبر در دریافت وحی موضوعیت دارد.

اعتقاد به راه یابی خطا در برخی از آیات قرآنی، اعتماد به کل قرآن را خدشه دار می سازد. فرو کاستن وحی به تجربه های عارفانه و نفی عصمت وحی و پذیرش راه یابی خطا به حریم قرآن، به نفی اسلام به عنوان یک دین الهی می انجامد. لازمه خطا پذیری در متن قرآن، خطا پذیری در اصل دین است و خطا پذیری در اصل دین منجر به نفی حکمت و هدایت الهی می شود. لازمه طرح این گونه نظریه ها این است که اسلام مانند آیین هایی چون بودیسم، یک دین غیر الهی تلقی شود. در این صورت، پیامبر نیز در حد یک عارف یا نابغه نویسنده تلقی می شود که اثر مکتوبی به نام «قرآن» را تدوین کرده و متوجه تعارضات موجود در متن خود نیز نبوده است. اصلاً وقتی بناست که پیامبر ﷺ در اصل مضمون وحی یا لا اقل صورت بخشی به آن دخالت داشته باشد، تمییز میان قرآن با سایر سخنان به جامانده از پیامبر یعنی احادیث نبوی چیست؟

آیات بسیاری بر این مطلب دلالت می‌کند که قرآن شجره طیبه شخصیت پیامبر نیست. این آیات به چند دسته قابل تقسیم است.

الف) برخی آیات بر این نکته تأکید دارد که پیامبر قبل از وحی هیچ گونه آگاهی نداشته است. اگر وحی تجربه نبوی می‌بود، وی باید برخی آگاهی‌ها را می‌داشت؛ چرا که تجربه‌ها ریشه در آگاهی و دانسته‌های فردی دارد ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ (نساء/۱۱۳)؛ و خدا، کتاب و حکمت بر تو فرو فرستاد، و آنچه را نمی‌دانسته‌ای به تو آموخت، و بخشش خدا بر تو بزرگ بوده است. ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (شوری/۵۲)؛ «و این گونه، از فرمان خویش به سوی تو (قرآن) روح بخش را وحی کردیم، در حالی که نمی‌دانستی کتاب (قرآن) و ایمان (به محتوای آن) چیست؛ ولیکن آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگانمان را که بخواهیم (و شایسته بدانیم)، راهنمایی می‌کنیم؛ و قطعاً، تو به سوی راه راست راهنمایی می‌کنی. (همان) راه خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است فقط از آن اوست؛ آگاه باشید که همه‌ی کارها تنها به سوی خدا باز می‌گردد!». ﴿وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ﴾ (قصص / ۸۶)؛ «و هرگز امید نداشتی که کتاب (قرآن) بر تو القا شود، جز به خاطر رحمتی از جانب پروردگارت».

ب) آیاتی که از نگرانی پیامبر ﷺ درباره حفظ قرآن سخن می‌گویند و اینکه خداوند به او وعده حفظ آیات الهی را می‌دهد: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (قیامت، ۱۶-۱۹)؛ «زبان را به آن (قرآن) حرکت مده، تا در (خواندن) آن شتاب کنی [چرا] که جمع کردن آن و خواندنش فقط بر عهده ماست. و هنگامی که آن را می‌خوانیم، پس، از خواندن آن پیروی کن سپس در واقع بیان آن (قرآن) فقط بر عهده ماست». ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ

أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿طه / ۱۱۴﴾؛ «والاتر است خدایی که فرمانروای حق است و (ای پیامبر) نسبت به (خواندن) قرآن شتاب موز پیش از آن که وحی آن به سوی تو پایان پذیرد؛ و بگو: «پروردگارا! مرا دانش افزای»».

ج) در برخی آیات هم به مسئله فترت در وحی و عدم نزول وحی به درخواست پیامبر ﷺ اشاره شده است. این دسته آیات تأکید دارد که پیامبر تابع وحی بوده نه وحی تابع او: ﴿وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾ (اعراف / ۲۰۳)؛ «و هنگامی که هیچ آیه‌ای برای آنان نیاوردی، می‌گویند: «چرا آن را (از پیش خود) برنگزیدی؟!» بگو: «فقط از آنچه از طرف پروردگام به سوی من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم»».

یک بار پیامبر از جبرئیل سؤال می‌کند که «چه چیز مانع می‌شود که بیش از این من را ملاقات نکنی؟»، در پاسخ پیامبر ﷺ این آیه نازل می‌شود ﴿وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ (مریم / ۶۴)؛ «و (جبرئیل گفت): جز به فرمان پروردگارت، فرود نمی‌آیم؛ آنچه پیش روی ما، و آنچه پشت سر ما، و آنچه میان این دو می‌باشد، فقط از آن اوست؛ و پروردگارت فراموشکار نیست».

د) در برخی آیات نیز تذکراتی به پیامبر ﷺ داده می‌شود: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ (کهف / ۲۳)؛ «و هرگز در مورد چیزی، مگو: «حتماً من فردا آن را انجام می‌دهم» جز آن که (بگویی: اگر) خدا بخواهد». ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾ (تحریم / ۱)؛ «ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده (بر خود) ممنوع می‌کنی، در حالی که خشنودی همسرانت را می‌طلبی؟!».

ه) برخی آیات تصریح دارد که پیامبر ﷺ اجازه هیچ گونه تفسیر و دخل و تصرف در قرآن را ندارد: ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ (یونس / ۱۵)؛ «و هنگامی که آیات ما در حالی که روشن است بر آنان تلاوت می‌شود، کسانی که به

ملاقات ما (و روز رستاخیز) امید ندارند، می‌گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تغییر ده.» (ای پیامبر) بگو: «برای من (ممکن) نیست، که از پیش خودم آن را تغییر دهم، (زیرا) جز آنچه به سوی من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم».

(و) برخی از آیات هم پیامبر را تهدید می‌کند که اگر کلامی غیر از آنچه خدا نازل کرده مطرح کند، خداوند او را مجازات می‌کند ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾ (حاقه/۴۴-۴۷)؛ «و اگر (بر فرض) برخی سخنان را به ما (به دروغ) نسبت می‌داد حتماً، با دست راست (قدرتمند)، او را گرفتار می‌ساختیم سپس رگ قلبش را مسلماً قطع می‌کردیم و هیچ یک از شما مانع آن (مجازات) نمی‌شد». بنابراین اگر پیامبر ﷺ هم در مضمون و هم در صورت‌دهی به آیات قرآنی نقش می‌داشت، معنا نداشت که مطلبی خلاف واقع را به خداوند نسبت دهد تا مورد توبیخ و سرزنش قرار گیرد. قرآن همواره تأکید دارد که خداوند چنان حافظ وحی است که کوچک‌ترین انحرافی از آن برای پیامبر روی نمی‌دهد ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتُنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِئْنَا إِلَيْكَ لِيَتَفَتَّرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ﴾ (اسراء/۷۳)؛ «و یقیناً نزدیک بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده‌ایم، به فتنه در اندازند (و منحرف سازند)، تا غیر آن را بر ما دروغ‌بندی».

آیت‌الله جوادی آملی معتقد است که قرآن دارای سه مرتبه است، ۱. مرتبه عالی قرآن، که همان «ام‌الکتاب» و «کتاب مکنون» است و قرآن درباره آن می‌گوید: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾ (بروج/۲۱ - ۲۲). در این مرتبه، قرآن حقیقتی بسیط و محض است که هیچ‌گونه کثرتی در آن راه ندارد و در شب معراج پیامبر ﷺ آن را بدون وساطت ملائکه از خداوند دریافت کرده است. این مرتبه که قرآن بسیط است با انزال و تنزیل به پیامبر نمی‌رسد، بلکه پیامبر باید به مقام ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ صعود کند تا در حضور پروردگار آن را دریافت نماید: ﴿إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ (نمل/۶). ۲. مرتبه متوسط قرآن که همراه با تفصیل است و پیامبر ﷺ آن را در شب قدر دریافت می‌کند؛ چرا که شب قدر شبی است که هر امر بسیطی، تفریق و تفصیل پیدا می‌کند، ﴿فِيهَا

يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿دخان / ۴﴾؛ «در آن (شب) هر چیز استواری جدا کرده می‌شود». شب قدر شب اندازه‌گیری و تکثیر و تفریق است نه جمع و بساطت. قرآن در شب قدر که هر قضایی در آن قدر می‌شود، توسط جبرئیل که روح امین است، بر قلب مطهر پیامبر نازل شد. ۳. نزول تدریجی قرآن، که طی بیست و سه سال پیامبر ﷺ آن را دریافت کرد و به مردم ابلاغ نمود (جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن، ۱ / ۷۴).

۵. تحلیل وجود یا عدم وجود عنصر بشری در قرآن

تصویری که وات از قرآن و پیامبر ﷺ ارایه می‌دهد، چنان سطحی است که عباراتی در خور توصیف از آن را به سادگی نمی‌توان ارایه کرد. وی قرآن را در حد یک کتاب بشری آکنده از خطا مطرح می‌سازد؛ هم‌چنان که پیامبر را نیز در حد یک عارف یا نابغه به شمار می‌آورد، در حالی که قرآن برترین کتاب مقدس و تنها متن وحیانی تحریف‌نشده و خطاناپذیر است. قرآن از چنان عظمتی برخوردار است که کوه‌ها نیز تاب تحمل آن را ندارند: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدَّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ (حشر/۱۲). از آنجا که قرآن تجلی ذات اقدس الهی است، لذا کلام با عظمت و سنگینی است: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ (مزمّل/۵). قرآن کتابی است که از ساحت ربوبی تنزل یافته است. از آنجا که مبدأ فاعلی آن خداست، لذا قرآن همواره خود را از جانب خدای رب العالمین، خدای رحمان رحیم، خدای عزیز علیم، خدای عزیز حکیم و خدای حکیم حمید می‌داند؛ ﴿حَم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ (فصلت/۱-۲)؛ ﴿حَم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ (غافر/۱-۲)؛ ﴿حَم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (جاثیه/۱-۲)؛ ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ﴾ (فصلت/۴۱-۴۲). قرآن دارای حقیقتی ذومراتب است که بالاترین مرتبه آن در ام‌الکتاب قرار دارد، ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾ (زخرف/۴). حقیقت قرآن در کتابی مکنون قرار دارد و جز مطهر، یعنی انسان کامل، نمی‌تواند با آن ارتباط عمیق پیدا کند، ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (واقع/۷۷ - ۸۰). قرآن کتابی است که حقایق آن جنبه تکوینی دارد که در قیامت ظهور پیدا خواهد کرد، ﴿يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ﴾

(اعراف / ۵۳). الفاظ و مفاهیم قرآن مثال‌هایی برای ارایه یک سلسله معارف هستند که آن معارف نیز مثال‌هایی برای خود قرآن‌اند و تأویل قرآن نیز یک امر عینی و حقیقی است که جایگاه بروز و ظهور آن قیامت است (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۳/۱۴۳-۱۴۶ و ۱۶۰-۱۷۹).

نه تنها تحلیل وات در باب قرآن به عنوان یک کتاب بشری آمیخته با خطا، توهینی به این متن مقدس است، که تفسیر وی از شخصیت پیامبر و نفی عصمت وی، نادیده گرفتن مقام واقعی اوست. پایین آوردن مقام پیامبر در حد یک عارف یا نابغه، نوعی اهانت به شخصیتی است که مستجمع کمالات و مظهر اسم اعظم الهی است. مراتب وجودی پیامبر چنان است که او را با سایر انبیا نیز نمی‌توان قیاس کرد تا چه رسد به آنکه شخصیت او را در حد شخصیت یک عارف یا نابغه فرو کاست. مقام پیامبر تا آنجاست که قرآن می‌گوید: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (نجم / ۸ - ۹). پیامبر به مقامی دست یافت که حتی جبرئیل از همراهی وی بازماند: «لو دنوت انملة لاحترت» (مجلسی، بحارالانوار، ۱۸/۳۸۲).

۶. تحلیل قرآن؛ وحی الهی یا تجربه نبوی

در تحلیل وحی با دو نظریه روبه‌رو هستیم: یکی وحی الهی یا نظریه سنتی در تحلیل وحی و دیگری تجربه نبوی یا روایت مدرن از وحی. هر یک از این دو نظریه دارای پیش‌فرض‌هایی به شرح ذیل است.

اول. مبانی عقلی وحی قدسی

متفکران اسلامی - از متکلمان گرفته تا فلاسفه و عرفا - بر اساس تصویری که از خدا، انسان و رابطه انسان با خدا داشتند، مسئله وحی را مطرح کرده‌اند. در تحلیل آنها چند مطلب از یکدیگر تفکیک می‌شود: الف) تعریف وحی نبوی و تفاوت آن با الهام و سایر کاربردهای لفظ وحی؛ ب) ضرورت وحی؛ ج) ماهیت وحی و کیفیت نزول آن. تلقی آنها از سه مسئله خدا، انسان و رابطه خدا با انسان موجب شده بود تا تعریف خاصی از وحی ارایه دهند و آن را وسیله‌ای برای ارتباط پیامبر ﷺ با خدا و دریافت پیام از او تلقی کنند.

از نظر آنها، وحی یک ابزار ارتباطی خطاناپذیر میان پیامبر و خداست. در تلقی آنها، پیامبر شخصیت تکامل یافته‌ای است که پیام‌های الهی را از خداوند دریافت، و به مردم ابلاغ می‌کند. آنچه پیامبر از خدا دریافت می‌کند کلام خداست نه کلام خود او.

مبانی استدلال آنها بر پذیرش الهی بودن وحی و اینکه وحی کلام خداست نه پیامبر، به ترتیب ذیل است:

(الف) خدا دارای مجموعه‌ای از صفات، از جمله صفت حکمت است. بر اساس این صفت، خدا جهان و انسان را برای نیل به این کمال آفریده است.

(ب) انسان به سبب محدودیت و خطاپذیری عقل خود قادر به شناسایی راه‌های نیل به کمال خود نیست.

(ج) خداوند حکیم باید راه رشد و کمال را به انسان نشان دهد تا جهان خلقت به هدف خود برسد. در غیر این صورت، خداوند حکیم نخواهد بود.

(د) خدا برای نشان دادن راه به انسان و ارائه برنامه‌های تکاملی، افراد خاصی را به عنوان پیامبر برگزیده و از طریق وحی، پیام‌های خود را به انسان‌ها عرضه می‌کند.

(ه) برای آنکه پیام الهی بدون هیچ گونه تحریف لفظی و معنوی به انسان‌ها برسد، باید پیامبر در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی مرتکب خطا نشود.

(و) چون بناست که پیام خداوند به انسان‌ها برسد، باید وحی کلام خدا باشد نه سخنان پیامبر. لذا منشأ وحی، مشخص و تنها از سوی خداست.

(ز) در وحی، خدا با انسان سخن می‌گوید نه پیامبر با مردم. وحی وسیله‌ای برای سخن گفتن خداوند با انسان‌هاست. به بیان دیگر، وحی کلام خداست.

(ح) هر چند پیامبر پیام‌رسان الهی است، نیل به این مقام کار ساده‌ای نیست. پیامبری نامرسانی نیست. پیامبر باید از چنان مقام والا و شخصیت تکامل یافته‌ای برخوردار باشد که قدرت دریافت پیام الهی و حفظ و ارائه آن را داشته باشد. به علاوه، برای تحقق عینی آموزه‌های وحیانی باید پیامبر یک الگوی تمام‌عیار و یک انسان کامل باشد؛ به بیان دیگر،

پیامبر نه تنها دریافت کننده وحی، که الگوی مجسم آموزه‌های وحیانی است. رسالت پیامبران تنها در ارایه پیام‌های وحیانی نیست، بلکه در ارایه الگو و تحقق عینی آن آموزه‌ها نیز هست. (ط) پیامبر برای آنکه اثبات کند از جانب خدا مبعوث شده، یعنی مأموریت او الهی و پیام او پیام خداست، نه آنکه خود احساس مأموریت کرده و پیام‌های خود را ارایه می‌دهد، دارای معجزه است. معجزه دلیلی برای اثبات حقانیت اوست؛ یعنی هم برگزیده خداست و هم وحی کلام خداست.

دوم. پیش فرض‌های تجربه نبوی

در مقابل نظریه فوق، نظریه «تجربه نبوی» پیامبر ﷺ را شخصیتی تلقی می‌کند که دارای تجربه‌ها و مواجهه‌های فردی و اجتماعی است و چون برای خود احساس مأموریت می‌کند، دستاوردهای بشری خود را به مردم ارایه می‌دهد. مطابق این تفسیر از نبوت و وحی، باید گزاره‌های زیر را پذیرفت:

(الف) پیامبر فرستاده خدا نیست. مأموریت او هم الهی نیست، بلکه خود احساس مأموریت می‌کند.

(ب) پیامبر با سایر عرفا تفاوت چندانی ندارد. حتی نمی‌توان ثابت کرد که مقام و مرتبه وی برتر از عرفایی چون ابن عربی و مولوی است.

(ج) قرآن یک کتاب الهی نیست؛ چرا که حاصل تجربه‌های شخصی انسانی است که ادعای پیامبری می‌کند.

(د) میان سخنان قرآنی و غیرقرآنی پیامبر تفاوتی نیست؛ چرا که هر دو حاصل تجربه‌های اوست.

(ه) پیامبر یک انسان خطاناپذیر و معصوم نیست.

(و) قرآن یک کتاب بشری خطاپذیر و به بیان دیگر، واجد گزاره‌های کاذب است.

(ز) پیام‌های الهی به بشر نرسیده است. خدا نخواسته تا دستورات خود را بی‌خطا به بشر

ارایه دهد و پیامبر فقط پیام‌های شخصی خود را ارایه کرده است.

ح) هر کس می‌تواند ادعای نبوت کند. هر کس می‌تواند با تجربه‌های خود احساس مأموریت کند؛ هر چند در فضای جامعه اسلامی، صلاح نیست که چنین افرادی ادعای خود را مطرح کنند.

ط) ختم نبوت بی‌معناست. اصلاً نبوت بی‌معناست؛ چه رسد به ختم نبوت.

ی) مفاهیمی مانند عصمت و اعجاز بی‌معنا هستند.

در نظریه «تجربه نبوی» تصویری که از انسان، خدا و رابطه انسان با خدا ارایه می‌شود، غیر از تحلیل وحی به عنوان کلام خداوند است. پذیرش نبوت با تحلیل اول سازگار است؛ چون نبوت به عنوان گزینش افراد معصوم از جانب خداوند به عنوان پیامبر است که آموزه‌های الهی را از او دریافت کرده، و بی‌کم و کاست به انسان‌ها ابلاغ می‌کنند. در تحلیل مدرن از وحی، دیگر نمی‌توان نبوت را این‌گونه تعریف کرد. پیش‌فرض‌ها و نتایج تجربه نبوی در تعارض با پذیرش نبوت، و لازمه تجربه نبوی، انکار نبوت است. کسانی هم که در غرب وحی را «انفسی» تفسیر کرده‌اند، اصلاً به نبوت اعتقاد نداشتند. آنها برای نفی الهی بودن وحی و نشان دادن آنکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک شخص متعارف و حداکثر نابغه است، چنین تفسیری ارایه کردند. اختلاف نظر میان وحی قدسی و تجربه نبوی را می‌توان به صورت زیر جمع‌بندی کرد:

«تجربه نبوی»: تجربه نبوی «انفسی» و منشأ آن نامعلوم است؛ تجربه‌های نبوی کلام خود پیامبر است؛ گزاره‌های ناشی از تجربه‌های پیامبر خطاپذیر است؛ صاحب تجربه نبوی برگزیده هیچ کس نیست؛ صاحب تجربه نبوی خود احساس مأموریت می‌کند؛ تجربه‌های نبوی بسط‌پذیر و دارای استمرار است؛ هر کس می‌تواند ادعای پیامبری کند؛ و قرآن کلام محمدی است.

«وحی قدسی»: وحی امری قدسی و از جانب خداست؛ وحی کلام خداست؛ گزاره‌های وحیانی خطاناپذیر است؛ پیامبر برگزیده خداست؛ پیامبر از جانب خدا مأمور ابلاغ پیام‌های الهی است؛ وحی با پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خاتمه یافته است؛ نبوت خاتمه یافته است؛ و قرآن کلام خداست (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: نصری، کلام خدا، تحلیل و نقد دیدگاه روشنفکران دینی درباره وحی و تجربه نبوی، ۲۶۳-۲۷۴).

نتیجه

۱. وحی و قرآن ناشی از باطن و ضمیر ناخودآگاه، و تراوشات فکر و ذهن پیامبر ﷺ یا به طور کلی مخلوق تخیل خلاق و نبوغ پیامبر نیست، بلکه منشأ و خاستگاه وحی و قرآن، فقط خداوند تبارک و تعالی است.
۲. نفس پیامبر ﷺ اساساً باید به چنان مرتبه والایی از کمال دست یافته باشد تا شایستگی دریافت وحی را داشته باشد؛ لذا شخصیت کمال یافته پیامبر در دریافت وحی موضوعیت دارد نه طریقت. پس وحی و قرآن هرگز برخاسته و تابع شخصیت پیامبر نبوده است. به اجماع مسلمانان، پیامبر ﷺ شخصیتی معصوم، خطاناپذیر و برگزیده از جانب خداست که به امر وی، کلام الهی را دریافت و حفظ کرده و به مردم ابلاغ نموده است.
۳. نزول وحی تشکیک‌بردار نیست و پیامبران هیچ گاه در رسالت خویش شک و تردید نداشته‌اند، بلکه پیامبر از طریق انجام معجزه می‌فهمد که کلام، سخن خداست و از جانب شیطان نیست. در مورد قرآن چون معجزه است و نظیر آن را دیگری نمی‌تواند بیاورد، پیامبر از این طریق می‌فهمد که قرآن از جانب خدا نازل می‌شود و کلام اوست. آیات قرآن نیز همواره تأکید دارد که کلام پیامبر ﷺ عین وحی و کلام خداست.
۴. به اجماع اندیشمندان شیعه، پیامبر ﷺ در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی هرگز خطا و اشتباه نمی‌کند؛ چرا که وحی را از جانب خدا دریافت می‌کند و چون منشأ وحی خداست، جایی برای دخل و تصرف وهم و خیال و شخصیت پیامبر وجود ندارد. قرآن نیز پیامبر ﷺ و دیگر انبیا را در تلقی وحی، حفظ و ابلاغ آن به مردم از هر گونه خطا و اشتباه مصون می‌داند.
۵. وحی و نبوت موهبتی الهی است نه امری اکتسابی. امر نبوت یک موهبت مرموز و یک شعور مخصوص بوده که در انبیا وجود داشته است و به واسطه آن معارف دینی و شرایع آسمانی را از ناحیه حق تعالی تلقی می‌کردند. نیز توافق مذکور با ادعای انبیا، صحت اصل ادعای آنان را به ثبوت می‌رساند.

۶. تحلیل وات در باب قرآن به عنوان یک کتاب بشری آمیخته با خطا، نه تنها توهین به این متن مقدس است، بلکه تفسیر وی از شخصیت پیامبر ﷺ و نفی عصمت وی، نادیده گرفتن مقام واقعی اوست. پایین آوردن مقام پیامبر در حد یک عارف یا نابغه، نوعی اهانت به شخصیتی است که مستجمع کمالات و مظهر اسم اعظم الهی است. مراتب وجودی پیامبر ﷺ چنان است که او را با سایر انبیا نیز نمی توان قیاس کرد، تا چه رسد به آنکه شخصیت او را در حد شخصیت یک عارف یا نابغه فرو کاست.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه گروهی زیر نظر محمد علی رضایی اصفهانی، نشر دار الذکر، قم، ۱۳۸۴ ش، ج دوم.
۲. انجمن کتاب مقدس ایران، کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، تهران، ۱۹۸۷ م.
۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۷۸.
۴. _____، تفسیر موضوعی قرآن (وحی و نبوت در قرآن)، قم، اسراء، ۱۳۸۱.
۵. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المسائل العکبریه، مجموعه مصنفات الشیخ المفید، تحقیق علی اکبر الهی خراسانی، قم، ۱۴۱۳ ق.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۷. _____، قرآن در اسلام، قم، بنیاد اسلامی، ۱۳۶۱.
۸. _____، مباحثی در وحی و قرآن، تهران، ۱۳۶۰.
۹. فرمانیان، مهدی، «مونتگمری وات؛ کشیش پیامبرشناس»، هفت آسمان، ش ۳۲ (۱۳۸۵).
۱۰. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، وفاق، ۱۴۰۳ ق.
۱۱. نصری، عبدالله، کلام خدا: تحلیل و نقد دیدگاه روشنفکران دینی درباره وحی و تجربه نبوی، تهران، ۱۳۸۷.
۱۲. ویلیام مونتگمری وات، اسلام و مسیحیت در عصر حاضر، ترجمه خلیل قنبری، قم، ۱۳۸۹.
۱۳. _____، حقیقت دینی در عصر ما، ترجمه ابوالفضل محمودی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۴. _____، محمد، پیامبر و سیاستمدار، ترجمه اسماعیل والی زاده، تهران، ۱۳۴۴.
15. William Montgomery Watt, Muhammad at Mecca, Oxford: Clarendon Press, 1953.
16. _____, Muhammad, Prophet and Statesman, Oxford: Oxford University Press, 1961.
17. _____, Islam and Christianity Today: A Contribution to Dialogue, Routledge, 1984.
18. _____, Religious truth for our time, Oxford: Oneworld, 1995.